

اولین چشم انداز جهان

نگاهی به دوره‌های سنی نقاشی کودکان



نویسنده: دکتر ساندر کروزر

(پروفسور جامعه‌شناسی در دانشگاه اوهایوی شمالی)

مترجم: دلارام کارخیران

نقاشی کردن هستند، نکته بسیار مهمی را فاش می‌کند و این نکته، نقش نقاشی کردن در رشد استعداد های ذهنی و جسمی کودکان است.

خط خطی کردن

در حدود ۱۸ ماهگی، خطخطی کردن برای بچه‌ها جالب است. به نظر می‌رسد این خطخطی‌ها، نوعی ارضای حسی و آرامش به کودک می‌دهد. بسیاری از بچه‌ها موقع خطخطی کردن، می‌خندند و بسیاری در سکوت اولین تمرکزهای زندگی‌شان را که از بخش‌های پیچیده‌تر مغزشان فرمان می‌گیرد، تجربه می‌کنند. خلاف انتظار بزرگ‌ترها، بچه‌ها در این سن هم به شکل خطخطی‌ها اهمیت می‌دهند و آن را بررسی می‌کنند. ساده‌ترین شاهد این ادعا، آن است که اگر خودکار یا ماژیک یک بچه یک سال و نیمه ننویسد، او خیلی زود به این موضوع اعتراض می‌کند و یا علاقه‌اش را از دست می‌دهد. عمل خطخطی کردن، برای بچه‌های این سن، بسیار مفید است. ماهیچه‌های کوچک بدن این بچه‌ها، با همین خطخطی‌ها، زودتر تحت کنترل درمی‌آید و ورزیده می‌شود. اولین پایه‌های برقراری کنش‌های اجتماعی، در ذهن کودک ریخته می‌شود و کودک رابطه میان بیان احساسات درونی و حرکات

چوردن رو به روی یک بوم نقاشی بزرگ ایستاد. او ماژیک را در دست گرفت و با احتیاط در آن را باز کرد؛ گویی قبل از باز کردن در ماژیک، به دنبال کشف کردن آن بود. او شروع به خطخطی کردن بوم کرد؛ آهسته، آهسته و بالا و پایین... پس از چند ثانیه، حرکات او ریتم به‌خصوصی گرفت و خیلی زود، تمام بدنش موقع نقاشی کردن، مثل رقصی عجیب تکان می‌خورد؛ رقصی که ضرب آهنگی متناسب با خطوطی داشت که روی کاغذ می‌کشید. چوردن در واقع نقاشی می‌کشید. او با تمام بدنش نقاشی می‌کشید و تمام بدن او برای شکل دادن به خطهایی که روی بوم می‌کشید، ناخودآگاه وارد عمل شده بودند.

از دید یک مشاهده‌گر غیرمتخصص، این کودک دو ساله، خطوطی بی‌معنی و تصادفی روی صفحه بوم رسم می‌کرد؛ خطوطی که او بدون نگاه کردن به بوم و به شکلی آنی می‌کشید. در حالی که واقعیت، چیزی فراتر از یک اتفاق ساده و تصادفی بود.

چوردن از مغزش استفاده می‌کرد و مغز او توانسته بود تمام احساساتش را برانگیزد. در واقع این کودک دو ساله، از همه بدنش برای تولید هنرش استفاده می‌کرد. بررسی نقاشی‌های کودکان، قبل از سن رفتن به مدرسه و مشاهدات به عمل آمده روی کودکانی که مشغول



بیرونی‌اش را تمرین می‌کند و درمی‌یابد.

به دلیل این‌که ماهیچه‌های بچه‌ها در این سن، هنوز کاملاً تکامل نیافته و تحت کنترل‌شان نیست، کودکان برای محکم گرفتن قلم و کنترل آن، آن را در مشت‌شان سفت می‌گیرند و فشار می‌دهند و برای کشیدن خطوط در جای مورد علاقه‌شان روی صفحه، مشکل دارند. محدوده حرکتی کودک در این سن، بسیار وسیع است. در این محدوده، بیش از همه بازوی کودک حرکت می‌کند و کنترل خطوط به سختی و به میزان بسیار کم‌تری به وسیله مچ و انگشتان صورت می‌گیرد. علت این الگوی حرکتی، تکامل ماهیچه‌های حرکتی از مرکز بدن به سمت خارج است. بنابراین، کنترل بازو برای کودک یک سال و نیمه، شدنی‌تر از کنترل مچ یا انگشتان است که نسبت به بازو، در فاصله دورتری از مرکز بدن قرار دارند.

کودک با تمرین کردن، به طور طبیعی کنترل ماهیچه‌های مچ و انگشتان را ارتقا می‌بخشد، ولی کنترل کامل مدت‌ها بعد به دست می‌آید. بسیاری از بچه‌ها، یکی از بازوهای‌شان را سرکاغذ می‌خوابانند تا تسلط بیشتری روی ماهیچه‌های‌شان داشته باشند. یک حرکت ریتمیک تکرارشونده در موقع خط‌خطی کردن، در حدود دو سالگی، میان بچه‌ها مشترک است. این حرکت احساس مطلوبی به کودک می‌دهد و نقاشی را به عملی فیزیکی بدل می‌کند.

با ارائه امکانات خط‌خطی کردن، ما می‌توانیم به بچه‌های کوچک، برای دست یافتن به مهارت‌های جسمانی کمک کنیم. در واقع خط‌خطی کردن، عملی مشابه صداهای نامفهومی است که بچه‌ها از گلویشان خارج می‌کنند و همان‌طور که این صداهای تمرینات اولیه حرف‌زدن برای کودک محسوب می‌شود، خط‌خطی کردن هم دروازه کنترل ماهیچه‌ها برای کودک است. تا حدی که در سال ۱۹۸۶، محققان نام آن را «موتور قان قان کردن» بچه‌ها نامیدند.

کودکان به هر دو بخش معمول نقاشی علاقه دارند؛ آن‌ها هم از روند نقاشی کردن لذت می‌برند و هم به نتیجه حاصل اهمیت می‌دهند. در شروع، کودکان به دنبال کشیدن اشیا نیستند و به جای آن، در پی رسم خطوط و بازی با رنگ‌ها هستند. اغلب بچه‌ها پس از اتمام نقاشی، آن را به عنوان یک شیئی می‌شناسند. مثلاً یک خط دراز آبی رنگ، از نظر یک کودک یک سال و نیمه، ممکن است یک گلابی باشد!

تفسیرهای کودکان در این بین از نقاشی‌های‌شان، آگاهانه و حساب شده نیست و اصطلاح «رنالیسم تصادفی»، اصطلاحی است که به این خط‌خطی‌ها اطلاق می‌شود. این رنالیسم تصادفی تا حدود سه سالگی کودک، در ذهن و نقاشی‌های او جریان دارد.

طبق تحقیقات پیاژه در سال ۱۹۶۳، بچه‌ها از ۱۸ ماهگی، قادر به ارائه سمبول‌هایی برای بیان رنالیسم هستند! بنابراین، بچه‌ها وارد بازی‌ای می‌شوند که در آن ادعای خلق تصاویر واقع‌گرایانه را دارند و وانمود می‌کنند که مثل الگوهای بزرگسالان، اثری می‌آفرینند. مثلاً نقاط بین خط‌خطی‌های بچه‌ها، ممکن است مفهوم یک حیوان یا قطره‌های باران را داشته باشد. اما نکته بسیار مهم این‌جاست که هیچ

تحلیل دقیقی از یافته‌های ذهنی کودکان روی کاغذ وجود ندارد و هر خط یا هر نقطه‌ای، به تعداد کودکان جهان، معانی متفاوتی دارد. در سال ۱۹۷۰، کلگ ۲۰ طرح اولیه خط‌خطی را معرفی کرد. او معتقد بود که خط‌خطی‌های بچه‌ها، به یک یا چند نوع از این ۲۰ طرح نزدیک است. تحقیق کلگ ثابت کرد که خط‌خطی‌های بچه‌ها، عملی تصادفی نیست و پس از بررسی هزاران خط‌خطی کودکان، کلگ ۱۷ جای مختلف روی صفحه را مشخص کرد که بچه‌ها خط‌خطی‌های‌شان را در آن نقاط متمرکز می‌کنند. طبق تحقیقات کلگ، بچه‌ها برای یافتن نقطه شروع خط‌خطی، تصمیم‌گیری می‌کنند و این تصمیم‌گیری با توجه به خود محوری کودکان در این سن، نسبت مستقیمی با شرایط محیط اطراف کودک و داشته‌های ذهنی او دارد.

فرصت تصمیم‌گیری دادن برای ظهور احساسات یک کودک دو ساله ضروری است و کودک با انتخاب رنگ‌ها و وسیله نقاشی‌اش، به این فرصت دست پیدا می‌کند و خودمحوری کودک با داشتن اجازه کنترل روی ابزارهایی مثل مداد شمعی، ماژیک، مداد و کاغذ به او فرصت کافی می‌دهد تا به زیرساخت شخصیتی او، به‌خصوص در ابعاد

اجتماعی و فرهنگی، نزدیک شود.

اکثر بچه‌ها در این سن، دوست دارند والدین‌شان را به عنوان تماشاچی در کنار خود داشته باشند. آن‌ها از والدین‌شان می‌خواهند که تماشای‌شان کنند. این بچه‌ها مدام فریاد می‌زنند «نگاه کن، نگاه کن» و این یعنی «مرا نگاه کن؛ چون من به کاری که انجام می‌دهم، افتخار می‌کنم و برای این کار هیچ احتیاجی به تو ندارم. من خودم دارم این کار را انجام می‌دهم!» و این همه، معنایی جز خودمحوری ندارد.

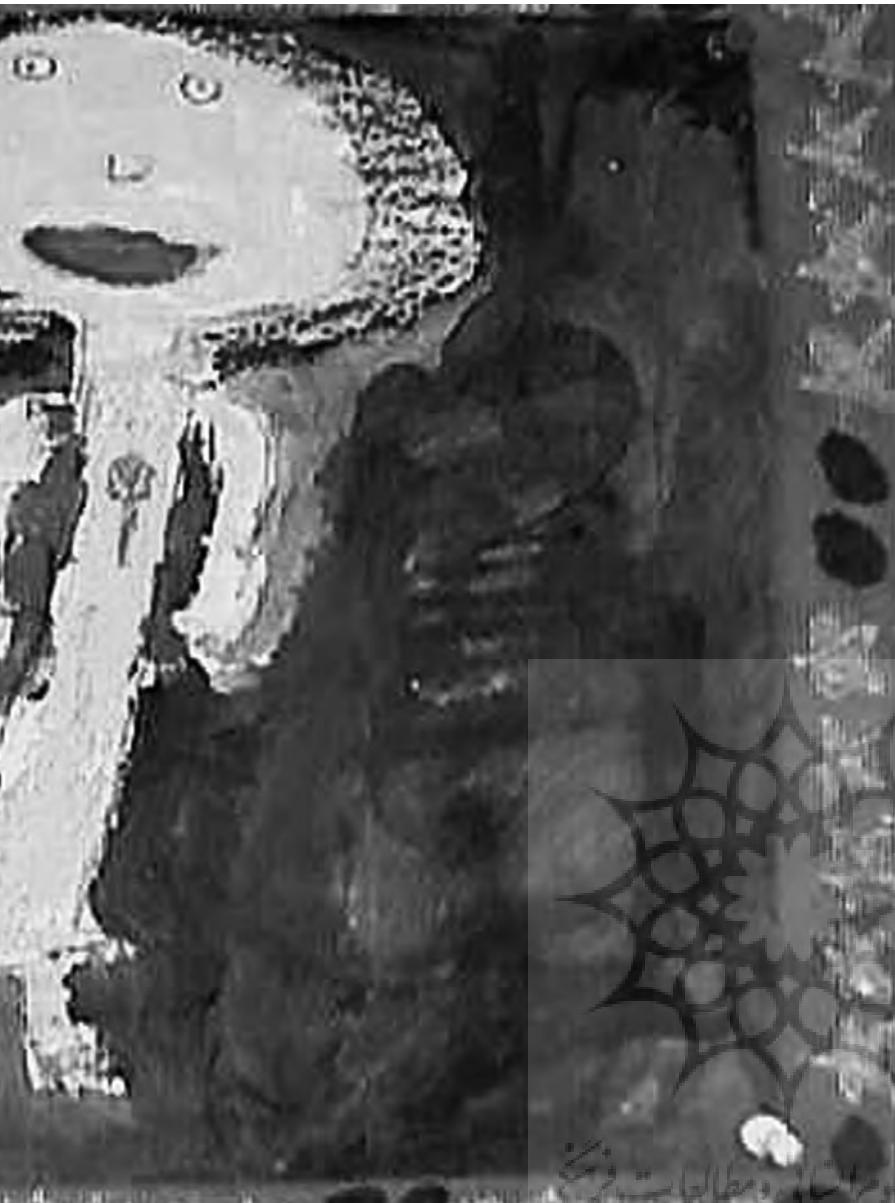
بچه‌ها با نشان دادن نقاشی‌های‌شان به دیگران، وارد کنش‌های اجتماعی اولیه می‌شوند و خلاقیت‌شان را به نمایش می‌گذارند. وقتی بچه‌های کوچک در این محدوده سنی، دور هم جمع می‌شوند و نقاشی می‌کنند، در حین نقاشی با واژه‌های بی‌مفهوم یا ابتدایی با هم حرف می‌زنند و هر یک از آن‌ها، در یک جمع همسان، به عنوان یک عضو و نه بیشتر ظاهر می‌شوند. در حالی که وقتی کودک، نقاشی‌اش را به یک بزرگ‌تر، مثلاً پدرش نشان می‌دهد، به دنبال کسب حمایتی است که بعدها به انتظارات معمول از حمایت‌های اجتماعی تبدیل می‌شود. در این حالت، کودک به دنبال کسب حمایت‌های عاطفی از کسی است که نسبت به او احساس تعلق و وابستگی دارد.

بسط یافتن خط‌خطی‌ها

در فاصله ۲ تا ۳ سالگی، کودک به ساخت اشکال روی می‌آورد. اولین شکل‌ها، به صورت به علاوه (+)، ضربدر (×)، دایره‌های اولیه، مثلث و مربع هستند که به تدریج، کودک شروع به ترکیب آن‌ها می‌کند. در سه سالگی ترکیب شکل‌ها و سطوح اولیه، جایگزین خط‌خطی‌های اولیه می‌شود.

اولین نقاشی‌های رئالیستی کودکان، از موقعی شروع می‌شود که کودک فرم بسته‌ای را ترسیم می‌کند و به پر کردن آن با اشکال، نقاط و خطوط می‌پردازد. اولین نقاشی‌های واقع‌گرایانه کودکان، اغلب به شکل یک طرح اولیه از یک انسان ظاهر می‌شود؛ انسانی که وجود خارجی دارد و مادر، پدر و یا یکی از بستگان نزدیک کودک است. یک دایره کج و کوله و دو خط دراز در زیر آن، به سادگی تنه یک آدم و پاهای او را نشان می‌دهد.

ممکن است کودک تلاش کند تا چهره یک مرد را بکشد و شاید به همان فرم‌های اولیه اکتفا کند. یکی از نکات قابل توجه نقاشی کودکان این سن، بی‌توجهی آن‌ها به ترسیم دست‌هاست. در بسیاری از موارد، بچه‌ها بعد از اتمام نقاشی به یاد دست‌های آدم می‌افتند و دست‌ها به صورت دو خط دراز از کنار سر خارج می‌شوند، چرا که برای گرفتن چیزی یا در آغوش کشیدن معنی می‌شوند و کودک، نقش آن‌ها را در تصویر نقاشی شده در نمی‌یابد و به طور ناخودآگاه، دست‌ها را نادیده می‌گیرد.



سر بزرگ نقاشی‌های کودکان، بیشتر به این سبب است که کودک برای رسم اجزای چهره در آن، جای کافی داشته باشد و بتواند چشم‌ها، دماغ و بینی را نقاشی کند.

این ساختار نقاشی کودک، به معنای آن است که او درک درستی از اندازه‌های واقعی اجزای بدن ندارد. بچه‌ها پس از اتمام نقاشی، به اجزای آن فکر می‌کنند و اجزایی را که جا انداخته‌اند، ترسیم می‌کنند. این انسان روی کاغذ، موجود سمبولیک و به شدت ساده شده‌ای است؛ راحت‌ترین شکلی که می‌توان با آن یک انسان را تصور کرد. دست‌ها و پاهای این انسان، در اکثر مواقع از خطوط تشکیل شده‌اند و در حدود ۶ سالگی است که کودکان برای کشیدن دست و پا، به جای خط از سطح استفاده می‌کنند شانه‌ها معمولاً از ۹ سالگی در نقاشی کودکان ظاهر می‌شوند و رسم اجزای بدن در فاصله ۸ تا ۹ سالگی، برای بچه‌ها اهمیت می‌یابد. نمادهای مورد استفاده کودکان ۳ و ۴ ساله، نمایشگر درک آن‌ها از واقعیات اطراف‌شان است. خورشید، سگ و خانه‌ای که کودکان در این

فاصله را به صورت شکافی خالی در صفحه نقاشی، نشان می‌دهند. در این نقاشی‌ها ما نقاط دید پرنندگان، شخص ایستاده و شخص نشسته را به طور همزمان داریم و آدم‌ها و درخت‌ها هم قد هستند.

نقاشی‌هایی که در آن‌ها، کودکان فارغ از دغدغه همزمانی رویدادها، همه آن‌ها را در یک صفحه پیاده می‌کنند. مثلاً درختان برف گرفته‌ای که زیر آسمانی آفتابی و با رنگین کمان، نقاشی شده‌اند.

در حین نقاشی کردن، کودک مجبور است بسیاری از جزئیات را به خاطر بسپارد. او باید به طور همزمان به تمام اجزایی که می‌خواهد بکشد، طرح کلی کار، داشتن جای خالی برای کشیدن همه جزئیات و خطوط مرزی فکر کند. با توجه به تحقیقات لئون پاسکواله در سال ۱۹۸۴، حجم چیزهایی که فرد می‌تواند در حافظه در دسترس خود نگاه دارد و همزمان با آن‌ها کار کند، نشانگر تکامل مغز او است. بنابراین، حجم اشکال موجود در اطراف کودک و تمایل او به ترسیم آنها، مغز او را به شدت درگیر می‌کند و در تکامل مغز کودک، بسیار تأثیر دارد.

وقتی بچه‌ها به ۶ یا ۷ سالگی می‌رسند، ما متوجه تمرکز عمیق آن‌ها برای واقعی کردن نقاشی‌هایشان می‌شویم. در این سن، بچه‌ها به سمت دنیا به آن شکلی که هست و نه آن شکلی که می‌توانست باشد، می‌روند. بنابراین، ما به جای نقاشی‌های خلاقانه یک سال قبل کودکمان، با آثار کلیشه‌ای، الگوبرداری شده و واقع‌گرایانه برخورد می‌کنیم.

بچه‌ها در سنین مدرسه، به طور حسی خواهان به نمایش گذاشتن توانایی‌ها و مهارت‌هایشان هستند. این مهارت‌ها، مهارت‌هایی است که در فرهنگ جامعه ترویج می‌شود. (اریکسون ۱۹۵۰)

مثلاً در فرهنگ آمریکای شمالی، رئالیسم خلاقانه، مورد تأیید و پسند سلیقه عامه مردم است. بنابراین، رئالیسم در نقاشی‌های بچه‌ها متجلی می‌شود. در این حالت، اگر بچه‌ها از نقاشی‌های خودشان راضی باشند، برای پیروزی در رقابت و برتری جستن از دیگران، نقاشی‌هایشان را روز به روز واقع‌گرایانه‌تر می‌کنند و توانایی‌های خود را به رخ دیگران می‌کشند. یکی از مشکلات بچه‌ها در این سن، مسأله پرسپکتیو و بافت است. اگر بچه‌های مدرسه‌رو، بتوانند مشکل بافت و پرسپکتیو را برای واقع‌گرایانه کردن نقاشی‌شان حل کنند، به احتمال زیاد در بزرگسالی هم نقاشی را ادامه خواهند داد. در غیر این صورت، علاقه کودکان به نقاشی کشیدن از بین می‌رود و کودک به سراغ مهارت‌های دیگری می‌رود که علاوه بر پذیرفتنی بودن از سوی جامعه، با توانایی‌های او هم تطابق داشته باشد. نکته مهم بعدی، ناتوانی همه کودکان در خلق ابعاد نقاشی است. بنابراین در سنین راهنمایی و دبیرستان، باید آموزش‌های لازم برای نوجوان وجود داشته باشد. در غیر



سن می‌کشند. قبل از نفوذ و ارائه الگوهای رایج والدین، شبیه آن ادراکی است که کودک از واقعیات مذکور اطراف خود دارد.

طبق تحقیقات پیازه در سال ۱۹۶۳، بچه‌هایی که هنوز به مدرسه نمی‌روند، دانسته‌هایشان از جهان را نقاشی می‌کنند؛ نقاشی‌هایی که مثل آینه، واقعیات اطراف آن‌ها را منعکس می‌کند. نقاشی‌های کودکان این سن، شبیه عکس‌های رادیولوژی با اشعه X است؛ چرا که آن‌ها بیرون و درون سطح را همزمان می‌بینند و هر دو را با هم به تصویر می‌کشند. با نزدیک شدن نقاشی‌ها به واقع‌گرایی، بچه‌ها استفاده از رنگ، متن و ترکیب‌بندی را تجربه می‌کنند. یکی از نکات جالب توجه نقاشی‌های بچه‌ها در این سن، نرسیدن زمین و آسمان در خط افق به همدیگر است. در این نقاشی‌ها، بین زمین و آسمان فاصله زیادی وجود دارد و این فاصله، بیانگر آن است که هیچ‌کدام از بچه‌ها تا به حال نتوانسته‌اند ماه را از آسمان پایین بباورند و یا ستاره را بچینند.

آن‌ها به وجود فاصله زیاد، میان زمین و آسمان، اعتقاد دارند و این

این صورت، آن‌ها از نقاشی‌های خود راضی نمی‌شوند و خیلی از بچه‌های علاقه‌مند دوران دبستان هم از ادامه دادن این هنر صرف‌نظر می‌کنند.

فرهنگ و نقاشی کودکان

فرهنگ جامعه، نقش بسیار مؤثری بر روند نقاشی کودکان دارد. مهم‌ترین تأثیر فرهنگ بر نقاشی کودکان، نقش این عنصر اجتماعی در میزان نفوذ نقاشی در رفتار کودکان است. به طور مثال تایوانی‌ها و چینی‌ها نسبت به اهالی آمریکای شمالی و اروپایی‌ها، وقت بیشتری را برای رسیدگی به نقاشی کودکان‌شان اختصاص می‌دهند و در نتیجه، نقاشی‌های بچه‌های چینی و تایوانی، رشد کیفی چشمگیری نسبت به بچه‌های دیگر دارد. این در حالی است که اکثر فرهنگ‌ها برای نقاشی به عنوان یک هنر، ارزش قائلند و فرهنگ‌های بسیار معدودی وجود دارند که هیچ مدارکی از نقاشی کردن انسان‌ها در آن‌ها وجود ندارد.

بر اساس پژوهش‌های فرهنگی آلد (۱۹۸۳)، وقتی ابزار نقاشی، در اختیار کودکان قرار داده می‌شود و آن‌ها مورد تشویق قرار می‌گیرند، آثارشان، فرهنگ خاصی را منعکس می‌کند. به طور مثال به بچه‌های فرانسوی، فرصت زیادی برای نقاشی کردن داده می‌شود و آن‌ها تمام صفحه را با رنگ‌های گوناگون پر می‌کنند. در حالی که نقاشی‌های بچه‌های ژاپنی، پیچیده‌تر، هارمونیک‌تر و کامل‌تر از نقاشی‌های بچه‌های آمریکای شمالی است. از طرفی، به بچه‌های سواحل بالی امکانات فراوانی برای نقاشی کردن داده می‌شود، اما بچه‌های سواحل اقیانوس‌های دیگر، ممکن است به خاطر نقاشی کردن تنبیه شوند. مثلاً بچه‌های پوناپ، هیچ تجربه‌ای از نقاشی ندارند. با این حال وقتی ابزار نقاشی در اختیار این بچه‌ها قرار می‌گیرد، آن‌ها عملکرد مشابهی دارند؛ یعنی از مرکز صفحه شروع می‌کنند و نقاشی را به وسعت اطراف کاغذ می‌گسترانند. فرم اصلی مورد استفاده این بچه‌ها دایره و نقاشی‌های شان شبیه توده بادکنک‌های فشرده یک بادکنک فروش دوره گرد است. این بچه‌ها، تمایلی به پر کردن همه صفحه ندارند و با وجود تنوع رنگ‌هایی که در اختیار دارند، اغلب از یک رنگ، برای نقاشی‌شان استفاده می‌کنند.

نکته بسیار جالب در مورد این کودکان، آن است که همه آن‌هایی که در سنین ۵ - ۶ سالگی برای اولین بار، با وسایل نقاشی مواجه شده‌اند، از خط خطی کردن شروع می‌کنند و بعد از این تجربه، به سراغ کپی‌های واقع‌گرایانه از جامعه اطراف‌شان می‌روند. بسیاری از این کودکان، تحت تأثیر نفوذ فرهنگ بزرگسالان جامعه که سواد داشتن را ارزشی بزرگ می‌دانند، به نقاشی حروف الفبا و اعداد می‌پردازند.

گفته‌ها و بحث‌های سیاسی بزرگ‌ترها هم در نقاشی کودکان نقش به‌سزایی دارد. مثلاً اکثر بچه‌های تایوانی، در گوشه‌ای از نقاشی‌شان، الفبای چینی را نقاشی می‌کنند. در این مواقع، حضور یک علائم هوشیار، برای خط دادن به بچه و زنده کردن ارزش‌های ملی برای او، نقش به‌سزایی دارد.

چند پیشنهاد

والدین و مربیان، اصلی‌ترین کسانی هستند که می‌توانند جنبه‌های روانی، اجتماعی، و احساسی نقاشی‌ها را تقویت و نقاشی را به صورت

یک سرگرمی لذت‌بخش به کودکان معرفی کنند. برخی از پیشنهادات من به والدین و مربیان، به این شرح است:

۱- وسایل نقاشی غیر سمی و مقدار زیادی کاغذ را از حدود ۱۸ ماهگی تا ۲ سالگی کودک، در اختیارش قرار دهید.

۲- همراه کودک نقاشی کنید، ولی هرگز الگوهای نقاشی کردن را به بچه‌ها تحمیل نکنید.

۳- با بچه‌ها، در مورد تأثیرات نقاشی حرف بزنید؛ درباره موضوعاتی مثل زیبایی رنگ‌ها، بافت و سطوح ظریفی که بچه‌ها نقاشی می‌کنند با آنها سخن بگویید.

۴- به جای پرسیدن «این چیه کشیدی؟» از کودک دعوت کنید تا درباره نقاشی و در مرحله بعدی نقاشی‌اش حرف بزند؛ چرا که این سؤال، به کودک القا می‌کند که در کشیدن نقاشی‌اش موفق نبوده است.

۵- کتاب‌های نقاشی که بچه‌ها باید آن‌ها را از روی الگوهای موجود رنگ‌آمیزی کنند، برای بچه‌ها مناسب نیستند. به جای این کتاب‌ها که خلاقیت بچه‌ها را محدود می‌کنند، مقدار زیادی رنگ و کاغذهایی با بافت‌های مختلف، در اختیار کودک قرار دهید تا بتواند نقاشی خودش را خلق کند.

۶- در مورد برخی از مفاهیم، مثل باریک، پهن، لاغر، ظریف، تاریک، روشن، لبه، سطح، بافت و هنر با بچه‌ها حرف بزنید.

۷- روی نقاشی‌ها و قاب‌های زیبای کتاب‌ها، صحنه‌های متأثر و مناظر طبیعی تأکید کنید و کودک را به قاب‌بندی منظره‌های پیش رویش برانگیزید.

۸- در حین نقاشی، برای کودک موسیقی پخش کنید و تأثیر ضرباهنگ موسیقی بر نقاشی را به او نشان دهید.

۹- برای انتخاب موضوع و وسیله نقاشی به بچه‌ها آزادی بدهید. ما نباید در مورد طرز رنگ کردن یا ترکیب رنگ‌ها، به بچه‌ها دیکته بگوییم. به یاد داشته باشید که قرار نیست کودک شما، سلیقه شما را در نقاشی پیاده کند و مجبور نیست از هیچ دستوری تبعیت کند.

۱۰- به جای نقاشی کردن برای بچه‌ها از او سؤال کنید و به او پیشنهاد بدهید. به بچه‌ها فرصت بدهید تا خودشان، مشکلات‌شان در نقاشی کردن را تجربه و برطرف کنند.

نتیجه‌گیری

نقاشی، نقش بسیار مهمی در رشد روانی و احساسی و ظهور قابلیت‌های کودک دارد، هیچ فعالیت دیگری نمی‌تواند به اندازه نقاشی، اجازه بروز احساسات کودک را به او بدهد. هم‌چنین، نقاشی کردن به کودک فرصت می‌دهد تا خود را در انتخاب و خلق اثر، به طور کامل آزاد و مختار بیابد و اعتماد به نفسش بیشتر شود. متأسفانه در سنین بالاتر، بچه‌ها به دنبال فعالیت‌هایی لذت‌بخش‌تر از نقاشی کردن هستند. در این سنین، نقش بزرگ‌ترها انکارناپذیر است؛ چرا که آن‌ها تنها کسانی هستند که می‌توانند با ایستادن مقابل نقاشی کودک و تشویق کردن پیایی، او را به ادامه، مسیر تشویق کنند. هیچ‌کس نمی‌داند، شاید کلمات و تشویق‌های ساده شما، در آینده، هنرمندی بزرگ به جامعه تحویل دهد.